اخبار نمایش

نکوداشت داریوش اسدزاده در خانه هنرمندان ایران



آیین نکوداشت داریوش اسدزاده پنجشنبه ۱۱ مرداد ساعت ۱۸ در سالن شهناز خانه هنرمندان ایران برگزار می‌شود. در این مراسم همچنین از ۲ کتاب «خاطرات تهران» به روایت داریوش اسدزاده و «در بیابان سحر فرا می‌رسد، کسی این را می‌داند...» به قلم نسیم خلیلی رونمایی می‌شود. حضور در این مراسم برای عموم علاقه‌مندان آزاد است.

نمایشی که به دنبال قصه‌گویی نیست



نمایش «بعد از صبحانه» به کارگردانی محمد صاحبی از جمله نمایش‌هایی است که در بخش صحنه‌ای در هفدهمین جشنواره بین‌المللی نمایش عروسکی تهران مبارک به صحنه می‌رود. داستان این نمایش درباره شخصی است که در یک اتاق تشریح کار می‌کند. این اثر نمایشی که تکنیک اجرایی آن تاپ تیبل است، یک کاراکتر دارد که توسط پرستو آریاکیا، فاطمه پورهاشمی و مهنوش نراقی بازی داده می‌شود. در ساخت عروسک این نمایش به لحاظ فنی و تکنیکی و انتخاب متریال سعی شده عروسک توانایی انجام کار به شکلی واقع‌گرا را داشته باشد. نمایش «بعد از صبحانه» که متن آن نوشته ناهید وثیقی است، بدون دیالوگ اجرا می‌شود و به گفته کارگردانش، این نمایش به دنبال روایت داستان و قصه‌گویی نیست بلکه تلاش بر خلق تصاویر و فضاسازی بوده به همین جهت سعی شده صحنه با رعایت جزییات طراحی و ساخته شود. موسیقی و صدا توسط سیدسینا موسوی ساخته شده و کارگردان سعی کرده جزییات اعمال با کمک صدایی که توسط عروسک تولید می‌شود، در ترکیبی مناسب با صدای محیط و موسیقی قرار بگیرد. هفدهمین جشنواره بین‌المللی نمایش عروسکی تهران مبارک با دبیری مرضیه برومند یکم تا هفتم شهریور ماه برگزار خواهد شد. همچنین سایت جشنواره نمایش عروسکی به نشانی اینترنتی festival.tehranmobarak.com در بردارنده جزییات برگزاری این رویداد هنری است.

تمدید فراخوان جشنواره نمایشنامه‌نویسی تئاتر خیابانی

به دلیل استقبال گسترده هنرمندان و هنردوستان، مهلت ثبت نام و شرکت در «اولین جشنواره نمایشنامه نویسی تئاتر خیابانی در حوزه فرهنگ شهروندی» تا ۱۸ مرداد تمدید شد.

لازم به ذکر است موضوعات این جشنواره ترافیک، سرعت غیرمجاز، رعایت حق تقدم، حرکت بین خطوط، استفاده از حمل‌ونقل عمومی، رعایت نکات ایمنی در موتورسواری و حقوق متقابل عابرین پیاده و رانندگان هست. شرایط شرکت در این جشنواره به این صورت است که هر نویسنده فقط می‌تواند حداکثر با دو اثر در این جشنواره شرکت کند، متون نباید در هیچ جشنواره یا اجرای عمومی دیگری شرکت داده شده باشند و متون باید در مهلت فراخوان به صورت فایل word روی لوح فشرده به همراه چهار نسخه پرینت اثر به دبیرخانه ارسال شود. جوایز این جشنواره، ده میلیون ریال برای هر یک از ۶ اثر برگزیده اول به همراه دیپلم افتخار و تندیس جشنواره، هفت میلیون ریال برای هر یک از ۶ اثر برگزیده دوم به همراه لوح تقدیر و پنج میلیون ریال برای هر یک از ۶ اثر برگزیده سوم به همراه لوح تقدیر هستند.

مهلت ثبت‌نام و ارسال آثار تا ۱۸ مردادماه ۱۳۹۷ است و اختتامیه و اعلام آثار برتر در تاریخ ۳۱/۵/۹۷ همزمان با عید سعید قربان برگزار می‌شود.

وقتی نویسنده ناگزیر از ورود به متن می‌شود

چشم جامعه باید به دست نویسنده‌اش باشد

PDF Compressor Free Version

برای جامعه‌ای که بیضایی آن را تصویر کرده، برای این دوران گذری که گویا برای ما در این سرزمین قرار است بسیار طولانی باشد! «نویسنده» به عنوان آفریننده و روشنفکر، یک ناجی واقعی است. اوست که می‌تواند و باید برای نجات مام وطن، برای رهایی افرا و بازگرداندن حیثیت او، دست به قلم شود و البته که جامعه نیز باید چشمش به دست نویسنده‌اش باشد.



آذر فخری

نگاهی به نمایش «افـرا، روز می گذرد»

گروه کارگردانی: مهسـا توکلی- محمدنوری‌زاد-مهشاد بهرامی

بازیگران: نسرین درخشان زاده- پانته‌امرزبانیان-فران کلانتر-هومن رسـتگار-مهدیز بزرگ زاده-وحید نفر-و...

همه‌چیز، پیش از آن که ما به سالن نمایش برسیم، اتفاق افتاده است. واین واقعیتی است که باید روی آن مکث کنیم. زیرا، اگر چـه نمایش در زمان حال، در این سـالن خاص و برای ما نمایش داده می‌شود و ما در «اکنون» آن را تماشامی کنیم، اما برای نویسنده در زمان گذشته اتفاق افتاده، نویسنده در زمان گذشته نوشته. واین باید به ما گفته و حتی فهمانده شود؛ نویسنده و بالتبع بازیگران، درباره چیزی حرف می‌زنند و بازی‌اش می‌کنند که پیش از حضور ما در جریان بوده و حالا یا تمام شـده و یا ما به آخرهایش رسیده‌ایم. پس در نمایش «افرا» بازیگران با هم حرف نمی‌زنند. فقط حضور دارند تا با «گفت»، «گفتم»های‌شان، ماجرایی را که بر آن‌ها رفته اسـت، برای‌مان تعریف کنند. آن‌ها روی صحنه جمع شده‌اند تا ماجرای شخصی خودشان را با تعریف کردن برای ما، غیرشخصی و عمومـی کننـد. داسـتان درباره «افرا»ست. درخت سخت‌جانی که در هر خاکی رشد می‌کند و می‌بالد. حتی در خاک‌های گچی و اسیدی. «افرا» تاب می‌آورد، آن‌هم در سرزمینی که گویا قرار نیست، هر نوع درخت دیگری تاب بیاورد و ببالد.

«افرا» مثل اغلب نمایش‌های بیضایی، تنها یک داستان ساده و تخت نیست. روایت یک ماجرای تلخ نیسـت. و با توجه به زبان خاص و بگذارید بگوییم ادبی و حتی دیوان-دبیره‌ای بیضایی، وجه تمثیلی و نمادین خود را تحمیل می‌کند و در نهایت غالب می‌شـود. هم‌چنان که در نهایت، برای نجات افرا از ناامیدی و احسـاس تمام شدگی، خودش وارد نمایش می‌شود: «تو منو خلق کردی افرا؛ و من اومدم».

جهان و حومه‌اش

«طهرون» بـرای آن‌هایی که در تهران قدیم و جدید زندگی کرده‌اند و می‌کنند، از آن برخاسـته یا به آن وارد شـده و در آن ریشـه دوانده‌اند، نوعی جهان با جهان‌بینی خاص است. امروز در این شهر از هر کسی بپرسی اهل کجایی؟ خواهد گفت همین جا، تهران. واگر از «اصالت»ش بپرسـی، آن‌وقت درباره والدین شهرستانی، یا اجداد شهرستانی‌اش، خواهد گفت. اما مهم این است که خودش این‌جا، در تهران به دنیا آمده و همین برای تهرانی بودن کافی است. گویی تهران برای او همه جهان است و جاهای دیگر، حومه این جهان. به همین دلیل اسـت که دوچرخه‌ساز بی‌سواد و تازه به دوران رسـیده نمایش که درباره خودش از زبان «داش زینال» حـرف می‌زند، خود را همین‌طور که هست، صرفا به دلیل تهرانی بودنش، لایق و شایسته خانم معلمی مثل افـرا می‌داند که از شهرستان آمده‌است.

از سـوی دیگر «طهرون» مرکز و ملجاء شـازده‌های قجری است که معتقدند از اسب افتاده‌اند، اما از اصل نه. و بر همین اسـاس، حتـی از فراز ویرانـه خانه‌های پرشـکوه و اصل و نب فرو پاشیده‌شـان، بـه خود حق می‌دهند از مـردم احتـرام و تملق بخواهند و می‌خواهنـد و البته آن را به دسـت می‌آورند. پیشینه و خون و نسـب شـازدگی، در لابه‌لای این خانه باشـکوهی که تکه‌تکه شده و اجاره داده می‌شـود، در میان تزویر و دروغ و توطئه‌های شازده بدرالملوک، هم‌چنان به حیات کم‌جان خود ادامه می‌دهد. چنین تهرانی به خانم معلمی چون افرا، که دلهره فرهنگ و سـواد فرزندان مـام وطن را دارد، سـلولی موقتی می‌دهد تا فقط شب‌ها به آن پناه بیاورد، اما به همین هم بسنده نمی‌کند و در پی آن اسـت که مادر و در نهایت خود افرا را نیز به بردگی بگیرد.

همه چیز نمادین استبدر الملوک، شـازده قجـری اسـت کـه کاخ شازدگی‌اش را اتاق اتاق (بگویید سلول سـلول) کرده و به طبقه متوسـط (بگوییـد افـرادی که هنـوز حس می‌کند باید زیر دسـتانش باشند) اجاره داده اسـت. طبیعی است که او مستاجرهایش را دست چین می‌کند و سلول‌های زندان خود را به هر کسی اجاره نمی‌دهد؛ آن‌ها باید وجهه خاصی از جامعه نوین داشـته باشند (معلم، کارمند، مامور پلیـس و..) تا نماینده شازده‌ای باشند که می‌خواهد نشان بدهد با وجود پایان دوران ایل و تبارش، تغییر و تحـولات اجتماعی را نه تنها می‌پذیـرد که حتی بـه آن پناه! هم می‌دهـد و می‌گذارد کـه در زیر پرو بالش، زنده بمانند. بدرالملوک و افرا، در کنار هم، دو چهره از مام وطن هستند. بدرالملوک؛ چهره‌ای پیر و فرتوت، که هنوز بر ملاک و معیارهای سنتی طبعا توام با توطئـه و حقه برای مطیع نگه داشتن دیگران، پای می‌فشارد. افرا، چهره جوان و تازه شده سرزمینی که قرار است در چنان بستر شوره‌زاری که از گذشته به او رسیده ببالد و فرزندان عصر نوین را در دامان دانش و اندیشه، شـکوفا کند. و این دو، طبیعی است که نه در کنار هم، در تقابل با یکدیگر قرار خواهند گرفـت و در نهایت وارد میدان جنگ خواهند شد. «آقای نوع بشـری» دقیقا آن فردی است که نه در متن اجتماع است و نه در وقایع آن سهیم می‌شود. او در بالاخانه، اقامت دارد، روزنامه اش را می‌خواند (اخبار باواسطه به او می‌رسند) و معتقد است که تنها خبرهای درست و راستی که در روزنامه‌ها منتشر میشود، آگهی‌های تسلیت و ترحیم اسـت. او از آن بالا، همه چیز را با چشمان تیزبین و ارزیابی کننده‌اش می‌بیند و اوست که برای اثبات بی‌گناهی افرا در ماجرای دزدی فروشگاه پاپیش می‌گذارد و حرفش حجت می‌شـود، چون او صرفا یک ارزیاب اسـت و هیچ ربط و خطی با کلیت این محله و آدم‌هایش ندارد و این بی‌طرفی، اما دانای کل بودنش، به او امکان می‌دهد، در جایی که باید، جانب بی گناه را بگیـرد. او نماینده نوع بشر است... نه اصلا خود نوع بشر است که همواره، هم قربانی می‌دهد، هم قربانی میشود و هم واسطه نجات قربانی می‌شود.

دوچرخه سازِ جویای نام و شهرت و ثروتی که عاشـق خانم معلم شده، نمونه مثالی آدم‌هایی است که با یک قوره سردی و با یک مویز گرمی‌شان می‌شـود؛ او را به‌راحتی می‌توان به عرصه مجادلات اجتماعی- سیاسی کشاند. او از خودش اندیشه و قضاوتی ندارد. وقتی خبردار می‌شـود که افرا دزد است، بی‌هیچ پرسشی، سردسته دار و دسته‌ای می‌شود که در خیابان راه می‌افتند و افـرا را در کوی و برزن هو می‌کنند. او به‌خوبی می‌تواند برای قدرت، دار و دسـته راه بیندازد و اگر اشـتباه کرده بود (این را هم دیگران به او خواهند فهمانـد!) به‌راحتی هم پشیمان می‌شود، هم خود را می‌بخشد و هم از دیگـران انتظار بخشـش و فراموشی دارد.

و می‌رسـیم به «چُلمن میرزا»؛ تنها بازمانده مذکر قجری که به دور از جامعه، بـه دور از هر گونه ارتباطی با مردم و حتی آمـوزش و معلمی، در خانه و تحت حمایت و تحکم مادر، به چهل سالگی رسیده است. او نوشتن نمی‌داند، با توجه به محدودیت‌های ارتباطی‌اش، عقل و قوه تشـخیص و فهمش، لنگ می‌زنـد. بدرالملوک، به بهانه سوادآموزی به چُلمن میرزا، افرا را اسـتخدام می‌کند، اما البته با این هدف نهانی که این عروس ارزان و کم‌توقع، اما متشـخص و باسواد را، واسطه ادامه نسل شازده قرار بدهد. قرار این اسـت، اما چلمـن میرزا در ارتباط بـا افرا و نشسـتن در محضر درس او، رشته پیوند خود با مادرش (گذشته) را می‌گسلد و در نهایت، هم اوست که در برابر توطئه مادر علیه افرا می‌ایستد و با امضا گذاشتن زیر پای شهادت نامه‌اش، موجب رفع اتهام و آزادی افرا می‌شود. افرایی که این بار، با جفای هم محله‌ای‌ها و شاگردانش که با سردستگی دوچرخه‌ساز، در کوی و برزن هو شده و اعتبار و کارو آبرویش را از دست داده است. و خسته و تکیده، در گوشه سلول-اتاق خانه قجری، کز کرده است.

نویسنده، ناجی است!

افرا، بـرای فرار از اجبـار ازدواج با چلمن میرزا، به دروغ (شاید هم با باور کردن رویای خود و مادرش)، می‌گوید نامزد پسرعمویش است که این روزها پیدایش خواهد شد، پس نمی‌تواند به خواستگاری بدرالملوک پاسخ مثبت بدهد. و همه توطئه‌های بدرالملوک بر علیه‌او و تهمت دزدی از خانه و فروشگاه به افرا، از همین جا آغاز می‌شـود. افرا باید ویران و نابود شـود، چون جرات کرده اسـت و به این بازمانده سنت، نه گفته است. و البته که تا حدی هم پیروز می‌شود. افرا، در این میدان، به واسـطه معصومیت و صداقتش، هم ناتوان است و هم تنها. چرا معصومیت و صداقت افرا، او را ناتوان می‌کند؟ افرا، حتی نمی‌تواند از خودش دفاع کند. او متوجه تمام نقشه‌های بدرالملوک می‌شود، اما می‌گوید او هم مادر است (و انگار که مادر تنها و بیمار خودش مادر نیست!). افرا از خودش دفاع می‌کند، اما معصومیت او، آن هم تا این حد، بیشتر از آن که به کمکش بیاید، شک و تردید دیگران را دامـن می‌زند. او در چنین حال و وضعیتی است که می‌خواهد رویای پسرعمو را دوباره باور کند و آرزو می‌کند که‌ای کاش او بود... که‌ای کاش او می‌آمد و نجاتش می‌داد. و مگر نه این است که پیوند دخترعمو و پسرعمو، آسمانی است؟! پس طبیعی است که او باشد، یا از یک جایی پیدا شود.

و چنین نیز می‌شود.

برای جامعـه‌ای که بیضایی آن را تصویر کرده، برای این دوران گذری که گویا بـرای ما در این سـرزمین قرار اسـت بسـیار طولانی باشـد! «نویسـنده» به عنـوان آفریننده و روشـنفکر، یک ناجی واقعی است. اوسـت که می‌توانـد و بایـد برای نجات مـام وطن، بـرای رهایی افرا و بازگرداندن حیثیت او، دسـت به قلم شـود و البته که جامعه نیز باید چشمش به دست نویسنده‌اش باشد. جامعه‌ای که نویسـنده‌اش (تولید کننده فکر و اندیشه و آرمان) را نادیده بگیرد، او را نشناسد و نخواهد و نخواند، نمی‌تواند از ویرانه‌های خود برخیزد و هم‌چنـان در پسـتوهای ویران و استیجاری گذشته و سنت‌هایش (که برای ماندن و بیتوته در آن‌ها باید هزینه هم بپـردازد)، گرفتار خواهد ماند. جهان نمایشی بیضایی در «افرا، یا روز می‌گذرد» نویسنده را می‌پذیرد. افرا از تاریکی بیرون می‌آید و وارد این پیوند آسمانی می‌شود. اما دو پرسش اساسـی برای تماشاگر بی‌پاسخ می‌ماند: اول، چرا همـواره منتظریم که نجات‌دهنده از بیـرون از جامعه‌ای که در آن هسـتیم، باشـیم؟ و دوم، چرا معصومیت، و تلاش برای تربیت نسـلی پاک و بی‌الایش، هم‌چنان ناکارآمد است و نمی‌تواند ما را از نجات دهد؟

یادداشت

رویاپردازی، پناهگاهی برای فرار از دردهای اجتماعی!

فائزه ناصح، دکترای روانشناسی عمومی

نمایشنامه «افرا، یا روز می گذرد» اثر استاد بهرام بیضایی یک نمایش اخلاقگرا اسـت و بدلیل تاکید و توجه به رفتار انسانی، ارجحیت و اهمیتی که بـه فردیت می‌دهد، رویکردی اخلاقی پیدا کرده است. در این نمایش شاهد تقابل و نزاع فردیت در مقابل جامعه و اجتماع هستیم؛ نمایشنامه «افرا، یا روز می گذرد» داستان به ظاهر سـاده‌ای دارد و در یکی از محله‌های قدیمی تهران رخ می‌دهد؛ باوجود آنکه داسـتان مربوط به دهـه چهل، پنجاه می‌باشد، تماشـاگر به محض آنکه پای این نمایش بنشـیند، خیلی زود تفاوت زمانی را فراموش می‌کند و گویی در حال تماشـای قصه‌ای است که همین الان و در ایران ۱۳۹۷ در حال وقوع است.

«افرا» اسم شخصیت زن نمایش دختری از طبقه متوسط اسـت که با خانواده‌اش در یک محلـه قدیمی زندگی می‌کنـد و از راه معلمی زندگی خـودش و خانواده‌اش را می گذراند و بار مالی خانواده را به دوش می‌کشد. «شـازده خانم بدرالملوک» قبلا مالک کل این محله بوده و داستان به گونه ای است که افرا به عنوان معلم سرخانه مجبور است برای آموزش به پسـرش «چلمن میرزا» به خانه شازده بدرالملوک برود؛ شازده بدرالملوک، افرا را برای پسرش خواستگاری می‌کند و افرا به دلایلی مخالفت می‌ورزد و نامزدی با پسر عموی مهندس خیالی خود را بهانه می‌کند؛ اما افرا بابت این «نه» گفتن باید مجازات شود و برای او پاپوش درسـت می‌کننـد و اتهام دزدی به او می‌زنند و در این حین کل محله ناخواسته وارد داستان می‌شوند.

افرا نماد طبقه متوسط، معلمی است که تنها سرمایه‌اش دانش و سـوادش است که آن نیز برای جلوگیـری از آبروریزی بکارش نمی‌آید؛ جامعه طبقه متوسط مظهر خشم فروخورده‌ای اسـت که سـعی در «انسان بودن» دارنـد، جامعه ای تلـخ و درگیر در نوکیسه‌ها که جز با رویا و خیالبافی شیرین نمی‌شود؛ جامعه‌ای درنده، حریص و بی‌رحم که طبقه متوسط را قربانی خودخواهی، غرور و امیالشان می کنند؛ امیالی که باعث به انزوا رفتن و گاه نابود شـدن افراد معصوم جامعه منجر می‌شـود. «افـرا» در چنین وضعیت اسفناکی دو راه بیشـتر پیش رویش نبود: یا باید مقابل جامعه می‌ایستاد و به مقابله با آن می‌پرداخت، یا باید تنهایی و انزوا را انتخاب می‌کرد و به رویاهایش پناه می‌برد؛ افرا ناگزیر راه دوم و سـکوت اختیار کـردن را انتخاب می‌کند و به عنوان معلم شکسـت خورده از جامعـه و جمعیت می‌گریزد و بـه رویا پناه می‌برد و غرق در آن می‌شود.

«تنهایـی انسـان» و «پنـاه بـردن به رویاها» به عنوان راهی برای فرار از واقعیت، از موضوعـات بسـیار مهمی اسـت که در نمایشـنامه «افرا...» به چشم می‌خورد. قوه تخیـل و خیالپردازی یکـی از ویژگی های خاص انسان‌ها است و بسیاری از خلاقیت‌ها، اختراعـات، دسـتاوردها و... مدیون همین موهبت الهی است. از نظر روانشناسان در هر دوره‌ای از زندگی انسان، خیالپردازی وجود دارد و از زمان کودکی تا پایان دوره نوجوانی تقریبـا رفتاری طبیعی به حسـاب می‌آید؛ باید در نظر داشته باشیم که حتی سالم‌ترین افـراد هم گاهـی در ذهن خـود خیالبافی می‌کنند و با صحبت کردن با خود دسـت به رویا پردازی می‌زنند و امـری کاملا عادی و طبیعی است. تخیلات و پناه بردن به دنیای آرام رویاها، دریچه‌های امنـی برای رهایی موقت از مشـکلات تلقی می‌شـوند. از نظر روانشناسان هر فکر و رفتاری که به صورتی افراطی تکرار شود، سـبب بروز اختلال در عملکرد فرد و ارتباطـات وی گردد و فرد به عبارتی بیـش از حد معمول انـرژی و وقت خود را صرف رویاهایش کند، جزو رفتارهای ناسازگار و نابهنجار محسوب می‌شود و باید برای اصلاح آن اقداماتی را اتخاذ نماید. پس چنانچه نیروی تخیل از حالت اعتدال خارج شود و به نوعی حالت بیمارگونه به خود بگیرد «خیالبافی ناهنجار» یا «Maladaptive Daydreaming» نامیـده می‌شـود. خیالبافی‌های نابهنجار، روان نژندی، انزوا و تنهایی را به همراه دارد و این امر تا اندازه‌ای در زندگی شخص تداوم می‌یابد که فرد روز به روز از شخصیت واقعی خود دور شده و با آن غریبه می‌شود. تخیل تنها حربه یا مکانیسم دفاعی است که فرد از آن استفاده می‌کند تا نیازهای درونی و روانی خود را بـا آن جبران نماید و توازن درونی را برای خود بوجود بیاورد.

روانشناسـان معتقدنـد چـون افـراد نمی‌توانند با واقعیات زندگی و جامعه روبرو شوند و سازگاری مناسب را داشته باشند، به خواب و خیال روی می‌آورنـد؛ خیالبافی با وجود آنکه به طور کلـی نوعی ویژگی منفی تلقی می‌شـود اما فواید و مزیت‌هایی را نیز به همراه دارد؛ سبب آرامش و سلامت ذهن شـده و زمینه را برای خلاقیت و مهارت حل مسـاله افزایش می‌دهد؛ کمک می کند فرد بتواند روی مسئله‌ای خاص متمرکز شود و از آن به عنوان ابزاری برای رسیدن به اهدافش بهره ببـرد. نکته حایز اهمیت آن اسـت که افراد به هنگام هجوم افکار خیالی می‌توانند از تکنیک‌هایی همچون توقف خیالپردازی، انحراف توجه، اختصـاص وقت خاص برای خیالپـردازی و کانالیزه کـردن تخیلات به سوی امور سازنده و مثبت بهره ببرند تا از شر این افکار رهایی یابند.